**شعر جاهلی و اسطوره های عرب**

**نویسنده : ذکاوتی قراگزلو، علی رضا**

شیوه اسطوره‏ای در تفسیر شعر جاهلی. عبدالفتاح محمّداحمد. ترجمه دکتر نجمه رجایی. دانشگاه فردوسی مشهد. 1378. 246 ص.

عربها در عصر جاهلیت (حدود دوقرن به ظهور اسلام تا ظهور اسلام) در شرایطی بین تمدن و بدویت و در میانه دو قدرت جهانی بزرگ (روم و ایران) در یک محیط جغرافیایی عمدتا خشک و کم‏برکت می‏زیستند و غالبا زندگی کوچ‏نشینی داشتند. جز در حاشیه‏ها، آنجا که با قدرتهای بزرگ همسایه بودند و لاجرم حکومت دست‏نشانده‏ای در آنجا بود، عربها در داخله عربستان حکومتی نداشتند و اگر داشتند پایدار نبود (مانند حکومت بنی‏کنده در نجد). شعر جاهلیت منعکس‏کننده همین زمینه تاریخی و اجتماعی است و اگر کسی بخواهد فهم درستی از آن داشته باشد بهترین تحقیق در این زمینه کتاب العصرالجاهلی شوقی ضیف مصری است که سالها پیش به قلم اینجانب ترجمه و منتشر شد و اخیرا نیز تجدید چاپ شده است (امیرکبیر، 1364 و 1377).

اما کتاب شیوه اسطوره‏ای در تفسیر شعر جاهلی از مقوله دیگری است. این کتاب که در موضوع خود تازه است در چهارفصل تنظیم شده: فصل اول (ص 82ـ11) اصول کلی نقد به شیوه اسطوره‏ای را شرح می‏دهد. فصل دوم (ص 138ـ83) با عنوان «مشاهدات آغازین» سوابق بحث را با توجه به منابع قدیم بررسی می‏نماید. عنوان فصل سوم «مرحله مستند» است (ص 192ـ139) که به تفصیل نظریات محققان معاصر عربی را در اسطوره‏شناسی شعر جاهلی آورده است. در فصل چهارم (ص 239ـ193) مقایسه‏ای میان شیوه‏های نقد اسطوره‏ای و غیر آن صورت گرفته و اظهار نظر نهایی مؤلف که نتیجه‏گیریهای محققان عربی را تا حدی با احتیاط می‏نگرد، دربردارد. پس از آن در دوسه صفحه صورت منابع آمده است.

این کتاب که لابد مورد مراجعه دانشجویان و دیگر پژوهندگان واقع خواهد شد از داشتن فهرست تفصیلی مطالب و نمایه خالی است و این نقص بزرگی در مراجعه و ارجاع ایجاد می‏کند.

از جمله کمبودهای کتاب عدم توجه به نفوذ و رسوخ فرهنگ ایران قبل از اسلام (و از جمله اساطیر آن) در شعر جاهلیت است. مؤلف، حتی ثنویت اندیشگی میان عربها را به یهود و مسیحیان نسبت داده است! (ما خواننده فارسی‏زبان را به تحقیقات دکتر محمّدی و دکتر آذرنوش در این مورد ارجاع می‏دهیم). حال وارد ماهیت کتاب می‏شویم.

آیا عقاید و اسطوره‏های عربی در شعر جاهلیت منعکس شده است؟ جواب مثبت است (ص 75) اما باید دانست از شعر جاهلیت آن مقدار به دست ما رسیده که با زبان عربی فصحی (لهجه قریش) مطابق افتاده و البته بیشترین شعر به همین لهجه سروده می‏شده تا برای همگان مفهوم باشد، ولی هر محقق ژرف‏نگر ادب عربی می‏داند یا در سیر تحقیق خود به این نتیجه خواهد رسید که شعر جاهلیت شعر نسبتا پخته و ساخته‏ای است و مسلما سوابقی دارد که فعلاً نمی‏شناسیم (ص 94)؛ حال باید دید در شعر جاهلیت موجود پس از تنقیح و تشخیص و احراز اصالت، اشارات و تلمیحات به عقاید و داستانها و ایام عرب و احیانا اسطوره‏ها چه اندازه بازتاب یافته است.

کسانی از تقلیدیون و سنت‏گرایان در ادب عربی هستند که هرچه هست مسلم می‏گیرند و براساس آن نتیجه‏گیریهایی می‏کنند، جای تأسف است که برخی نواندیشان هم از سوی دیگر بام بیفتند و باز به استناد همین حجم از اشعار جاهلیت، که اصالتش در کل مورد بحث است، بخواهند در وادیهای دور و کور سرگردان شوند.

اینکه شعر در اعماق تاریک ماقبل تاریخ با دین و جادو ارتباط داشته درست است اما شعر جاهلیت مربوط به دوره تاریخی است. اعراب وحشی نبودند و در بعضی جاها مثل مکه و مدینه و صنعا و حیره از مرز بدویت گذشته و به تمدن روز پیوسته بودند. پیدایش حنفا میان اعراب نشان می‏دهد که به مرحله تفکر و تعقل نزدیک شده بوند. قرآن غالب اساطیر و قصه‏ها را در معنای معقول نقل کرد و به این صورت بر جاهلیت نقطه ختم گذاشت.

اگر ارتباط تمدنها را هم در نظر بگیریم، فی‏المثل تأثر عرب یمنی از یهودیت و مسیحیت و آیینهای ایرانی با تأثرات عرب شمالی یا عرب حدود موصل تفاوت دارد و به عنوان نمونه نمی‏توان اسطوره «ماه مذکر» را به همه جا تعمیم داد (ص 166ـ154).

زن در شعر جاهلیت نقش قدسی و اسطوره‏ای ندارد و غالبا موضوع کامجویی است. توصیفات طرفه و عمروبن کلثوم از پیکر گوشتین و شکم و سرین (مترجم این کلمه را به «خاصره» ترجمه کرده است که خواننده را به یاد کتابهای علم تشریح می‏اندازد!) زن رویکردی است صریحا شهوی و جسمانی که در شعر امرءالقیس به اوج تغزل اباحی می‏رسد. در این اشعار به تعبیر نویسنده «ضربان قوی نیروی حیوانی» (ص 202) را می‏توان احساس کرد و در اینجا تعبیر ناتورالیستی کارسازتر از توجیه میتولوژیک است حال آنکه نویسنده می‏گوید امرءالقیس خواسته است زن را تقدیس کند (ص 172ـ170).

البته طی سه چهار دهه اخیر بین نسل جدید از دانش‏آموختگان عربی‏زبان دیدگاههای نوینی متأثر از غرب در نقد و تحقیق مطرح شده است و کتاب مورد بحث گوشه‏ای از این دیدگاهها را که مربوط به تفسیر شعر جاهلیت براساس اسطوره‏شناسی است ارایه می‏نماید. به قول نویسنده کلاً از سه دیدگاه جدید، شعر قبل از اسلام بررسی می‏شود: دیدگاه وجودی، دیدگاه ساختاری و دیدگاه اسطوره‏ای (ص 193).

حال سؤال این است که عرب کیست و اسطوره‏های عرب کدام‏اند؟ پاسخ اینجانب به عنوان کسی که کمابیش با این دو مقوله آشناست مسلما با نویسنده کتاب متفاوت است. نویسنده براساس پان‏عربیسم جعلی از مصر تا عراق را عرب می‏داند حال آنکه نه مصری عرب است و نه عراقی، ملاحظه می‏کنید که مصریان و عراقیان حتی در تلفظ کلمات هم با عرب حجازی فرق دارند، اما نویسنده فکر این حقایق تاریخی را نکرده و «گیلگمش» را نخستین معلقه عربی (ص 137) و «گریه مهلهل» را در مرثیه دوستش، ادامه مصیبت گیلگمش می‏داند (ص 316). «امرءالقیس» را با «کریشنا» و «یوم دارة جلجل» را با «حماسه مهابهاراتا» مقایسه می‏کند (ص 173 و 191) و نضربن حارث را همچون متخصص اساطیر وانمود می‏نماید.

اینکه بر خیالبافی نویسنده کتاب (و در واقع مآخذ او) تأکید می‏گذارم برای این است که این نحوه برداشت بین ما هم ممکن است باشد یا توسعه یابد. در تفسیر ادبی نباید عنان اختیار را به دست تخیل رها کرد و این آفت گرچه از ظهورات و بروزات تقلید از غرب است اما بی‏سابقه هم نیست. توراتیان همه نژادهای عالم را به اولاد نوح می‏رساندند و عربها اقوام چین و هند و روم را هم از «بطون و قبایل» عرب کهن می‏انگاشتند، و ایرانیان مقبره کورش را به مادر سلیمان نسبت می‏دادند (مادر سلیمان در فارس چه کار می‏کرده؟) و رهام پهلوان دوره کیانی را با بخت‏النصر منطبق می‏نمودند (رک. بهمن‏نامه و کوش‏نامه).

آن اندازه از شواهد که ارائه شده است به اعتراف خود نویسنده بار تحلیلها و تأویلهای دور و درازی که در کتاب آمده است نمی‏کشد و البته خود کسانی که همین فرضیه‏ها را داده‏اند در انتظار کشف کتیبه‏ها و مآخذ و منابع دیگر هستند (ص 155). تأثر شاعر جاهلیت از مجسمه‏سازی یونان یا اساطیر آشوری مدرک محکمتری می‏خواهد (ص 111) و صرف اینکه شاعر عرب گاهی زن را به «دمی و دمیة» (مجسمه، بت، عروسک) تشبیه می‏نماید کافی نیست، حتی شاعران ما که در گذشته فرهنگی خود سابقه مجسمه آنهم زنانه نداشته‏اند یا کم داشته‏اند معشوق را «بت» می‏نامد و از این کلمه نمی‏توانیم استنتاج کنیم که شاعر ایرانی متأثر از مجسمه‏سازی روم و یونان است. در این کتاب نقل قولی می‏خوانیم که تشبیه زن به کشتی را به آب و ماه و گاو مربوط کرده است. اگر سرراست‏تر می‏گفتیم که شاعر دیده یا شنیده شگفتی را مشبّهٌ به برای محبوب قرار داده است بهتر می‏بود و این از روحیه عربی عجیب نیست. می‏گویند اولین بار که بربط را به مدینه آوردند عبداللّه‏ بن عمر گفت: «میزانٌ حراّنیٌ» یعنی این یک ترازوی حرانی است! و جاحظ نوشته است که یکی از علاقه‏مندان علم کلام می‏گفت: «علی بن ابی‏طالب جزءلایتجزاست!» چون در نظر او «جزءلایتجزا» امر مهم و شگفت‏انگیزی بوده لذا آن را صفت علی (علیه‏السلام) که مورد احترام خاص او بوده است قرار داده است.

آنچه نوشتیم از باب مقاومت در برابر تندرویها و تفسیرهای عجیب و غریب براساس اسطوره‏شناشی است (ص 162)، چون باید نخست اسطوره‏های عربی را بشناسیم آنگاه تأثیر آن را در شعر جاهلیت از طریق ناخودآگاه جمعی دنبال کنیم. ولی درهرحال کتاب ارزشمند است به لحاظ اینکه نشان می‏دهد روشنفکران معاصر عربی به مواریث گذشته خود چگونه می‏نگرند. به گمان من گاهی نکات ارزشمند در امثله و شواهد این کتاب هست و البته مترجم محترم نیز گاهی بر تفسیرهای مؤلف نکته‏گیری کرده‏اند (ص 85 و 179). به گمان من آن مقدار از تفسیرها که مستندات کهن نیز دارد قابل تأمل و تفکر است مثلاً اینکه جاحظ گفته است «در شعر مرثیه یا پندآمیز سگها گاو وحشی را می‏کشند و در شعر مدح، سگها به وسیله گاو کشته می‏شوند» (ص 83)، نکته تأمل‏برانگیزی است، یا اینکه کشته‏شدن گاو وحشی فقط در شعر هذلیین است (ص 154) برای بنده هم تازه بود.

بازگشت به منابع اصیل یعنی تفسیرهای کهن لغوی سنتی برای فهم اشعار جاهلی ضمن استفاده از دست‏آوردهای دانش نوین (اسطوره‏شناسی، زبان‏شناسی، باستان‏شناسی و تاریخ) لازم است اما باید دقت کرد که اسطوره‏های اقوام جدا از یکدیگر و دور از هم را به هم نسبت ندهیم و یا امور عام بشری را خاص نینگاریم. مثلاً تشبیه زن به نخل لازم نیست اشاره به مادرسالاری یا مذهب پرستش خاصی باشد، بلکه یک تصور عادی ا ست که به ذهن هر عربی که از زن و نخل بهره می‏برد، ممکن است بیاید یا آمده باشد.

یک موضوع بسیار مهم نیز وجود جعلیات در شعر جاهلیت است که طه‏حسین و پیروانش بحث کرده‏اند، با توجه به این نکته، به اشعار امیة بن ابی‏الصلت ثقفی مادام که معلوم نشده کدام اشعار واقعا از خود اوست نمی‏توان استناد کرد و نتیجه‏گیری نمود (ص 177).

ترجمه کتاب بر روی هم مفهوم و روان است الاّ اینکه گاهی بوی عربی‏زدگی و ترجمه را دارد. در یک مورد ملاحظه شد «سلافه» را به «دُرد» (ص 85) ترجمه کرده که «چکیده صاف» صحیح است و نیز کلمه «حنوة» (ص 88) بهتر است به «آذریون» ترجمه شود. مزید توفیق مترجم و ناشر را خواهانیم.

**ع. ذ. ق.**